



چه کسی پنیر مرا جابه‌جا کرد؟

شیوه‌ای شگفت‌انگیز برای تغییر در کار و زندگی

اسپنسر جانسون
Spencer Johnson

گردهمایی دوستانه

یک روز یکشنبه آفتابی در شیکاگو تعدادی از همکلاسی‌های قدیمی برای صرف نهار دور هم جمع شده بودند. آنها می‌خواستند درباره‌ی اتفاقاتی که در زندگی هر کدام رخ می‌دهد بیشتر بدانند. بعد از شوخی و خنده و صرف غذا مشغول صحبت شدند.

آنجا که در زمان مدرسه یکی از محبوبترین بچه‌های کلاس بود.

گفت: زندگی خیلی با آنچه در دوران مدرسه فکر می‌کردم متفاوت است. خیلی چیزها تغییر کرده است. ناتان تأیید کرد: مطمئناً همینطور است. همه‌ی آنها می‌دانستند که ناتان کسب و کار خانوادگی‌اش را در پیش گرفته است. خانواده‌ی وی همیشه به شیوه‌ی یکسان و یکنواختی عمل کرده بودند و از مدت‌ها قبل، جزئی از اجتماع محلی خود محسوب می‌شدند. بنابراین وقتی دیدند او به این موضوع علاقه‌مند است، همه تعجب کردند.

ناتان پرسید: راستی! آیا توجه کرده‌اید که ما نمی‌خواهیم تغییر کنیم در حالی که زندگی در حال تغییر است.

کارلوس گفت: من فکر می‌کنم ما از تغییر می‌گریزیم، چون از آن می‌ترسیم.

جسیکا گفت: کارلوس، تو کاپیتان تیم فوتبال بودی، هرگز فکر نمی‌کردم از ترس حرف بزنی.

(راوی) همگی خندیدند وقتی فهمیدند با وجود اینکه هر کدام به راه جداگانه‌ای رفته‌اند (از خانه‌داری تا مدیریت شرکت) ولی همگی احساسات مشابهی را تجربه کرده‌اند.

(راوی) همه‌ی آنها در سالهای اخیر سعی بر غلبه به تغییرات جدیدی که در زندگیشان اتفاق افتاده بود داشتند. اما همه قبول داشتند که هیچکدام راه مناسبی برای رویارویی با این تغییرات پیدا نکرده‌اند.